



مسئولیت متن و شکل بدوش نویسنده مضمون میباشد، عقیده نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاين نمی باشد.



۲۰۲۰/۰۷/۱۲



نویسنده: پروفیسور جمیز پتراس
مترجم: رسول رحیم

امپریالیسم فرهنگی در اواخر قرن بیستم منبع: گلوبل پالیسی فاروم

امریکائی سازی و اسطوره یک فرهنگ بین المللی:

یکی از فریب های بزرگ دوران ما، مفهوم "بین المللی سازی" ایده ها، بازار و جنبش هاست. این مد روز شده است که با توسل به واژه هائی چون "جهانی شدن" و "بین المللی شدن" حملات بر هرگونه اشکال همبستگی، جماعت ها و ارزش های اجتماعی را توجیه نمود. اروپا و ایالات متحد امریکا در زیر پوشش "بین المللی گرائی" صادر کنندگان مسلط آن اشکال فرهنگی شده اند که برای غیرسیاسی سازی و بی اهمیت گردانیدن زندگانی روزمره بسیار موثر اند. تصاویر تحرک فردی، "شخص خود ساخته"، تاکید بر "زندگانی متمرکز به خود" که به طور انبوهی توسط رسانه های گروهی و صنعت رسانه نی ایالات متحد امریکا تولید و توزیع می گردد، اکنون ابزار مهمی برای سلطه بر جهان سوم شده است.

نیولبرالیسم به دلیل آن رونق نیافته است که مشکلات را حل می کند، بلکه به این دلیل رشد نموده است که در خدت منافع ثروتمندان و قدرتمندان بوده و در بین آن شاغلان فقیر و متکی به خود طنین انداخته است که خیابان های جهان سوم را پر کرده اند. امریکائی سازی فرهنگ جهان سوم به لطف و حمایت طبقه حاکمه ملی صورت گرفته است، زیرا این امر برای ثبات حاکمیت آن ها کمک می کند. هنجار های فرهنگی جدید مانند برتری خصوصی بر عامه، فرد بر اجتماع، به کار بردن احساسات و خشونت در درگیری های روزمره و واقعیات اجتماعی، همه و همه دقیقاً ارزش های خود مرکز بینانه را القا کرده و عمل جمعی را تضعیف می نماید. فرهنگ تصویرها، تجارب گذرا و تسخیر جنسی، علیه توجه و التفات به تعهد و احساس مشترک عواطف و همبستگی قرار می گیرد. امریکائی سازی فرهنگ به معنای معطوف گردانیدن توجه عامه به چهره های مشهور، شخصیت ها و شایعات در مورد ماجراهای خصوصی آن ها است، نه به ژرفای اجتماعی، محتوای اقتصادی و شرایط انسانی. امپریالیسم فرهنگی حواس را از مناسبات قدرت منحرف می گرداند و اشکال جمعی عمل اجتماعی را نابود می کند.

فرهنگ رسانه ها که تاملات "موقتی" در مورد بی ریشه شدن در سرمایه داری ایالات متحد امریکا و قدرت استخدام و برکناری از مشغله را بازتاب می دهد، به حرکت سرمایه بدون توجه به جماعت ها می پردازد. افسانه "آزادی تحرک"، بیانگر ناتوانی مردم برای برقراری و تحکیم ریشه های جماعت در برابر تغییر اقتصادات سرمایه می باشد. فرهنگ امریکائی از مناسبات گذرا، فاقد جنبه شخصی به مثابه آزادی ستایش می کند، این درحالیست که در حقیقت این وضعیت بیانگر انومی (بی ریشه شدن، از دست دادن ارزش ها و هنجارها) و منکوب سازی بوروکراتیک توده افراد توسط سرمایه شرکت های بزرگ می باشد. این امریکائی سازی شامل حمله همه جانبه بر سنت های همبستگی به نام مدرنیته می باشد، حمله بر وفاداری های طبقاتی زیر عنوان فردگرائی (اندیویدوالیسم) انجام می یابد، خوار گردانیدن دموکراسی از طریق کارزار های انبوه رسانه ئی صورت می گیرد که متمرکز به شخصیت ها می باشد. این جباریت فرهنگی جدید ریشه در گفتمان حاضر در همه جا، واحد و تکراری بازار، فرهنگ همگون مصرف و سیستم انتخاباتی خوار شده دارد. این جباریت فرهنگی جدید رسانه ها، در کنار سلسله مراتب دولت و نهاد های اقتصادی قرار دارد که از اتاق مجلس هیئت مدیره بانک های بین المللی شروع شده و تا قریه هایی در سلسله کوه های "آند" (واقع در ساحل غربی امریکای لاتین) می رسد. راز موفقیت نفوذ فرهنگ امریکائی در جهان سوم ناشی از ظرفیت آن برای ایجاد فانتازی های تخیلی جهت نجات از آن فقر و بینوائی است که خود این سیستم اقتصادی و سلطه نظامی به وجود می آورد. مولفه های اساسی این فرهنگ جدید امپریالیسم ادغام تجارت گرائی، تمایلات جنسی و محافظه کاری است که هرکدام آن ها بیانگر ایده آلی نیاز های شخصی و تحقق واقعیت فردی می باشند. برای برخی از مردم در جهان سوم که غرق در کارهای بی مزه روزمره و مبارزه برای بقای شان اند، در گپرو دار این فلاکت و تحقیر، فانتازی های خیالی رسانه های امریکائی، مانند مبلغان مسیحی، "چیز بهتری" را به تصویر می کشد، امید به آینده بهتر و یا دست کم لذت بردن نیابتی از مشاهده لذت بردن دیگران.

د پانو شمیره: له ۱ تر ۳

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټينگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکنی دلیکنی زې بنی پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرو مخکې په خیر و لولئ

تأثیر فرهنگ امپریالیسم:

هرگاه بخواهیم با وجود پخته بودن وضعیت انقلابی، دلیل فقدان تحول انقلابی را بفهمیم، می بایست یک بار دیگر آن تأثیر عمیقی روان شناختی را از نظر بگذرانیم که خشونت دولتی، ترور سیاسی و نفوذ عمیق ارزش های فرهنگی و ایدئولوژیک تبلیغ شده توسط کشورهای امپریالیستی به وجود آورده اند و در نهاد مردم تحت ستم درونی شده اند. خشونت های دولتی سال های ۷۰ و اوایل سال های ۸۰، تخریبات روانی دراز مدت و وسیع، ترس از ابتکارات رادیکال (ریشه ئی)، عدم اعتماد به ساختارهای اشتراکی و گروهی، یک نوع احساس ناتوانی در برابر مقامات حاکم به وجود آورده است، ولو اینکه این مقامات مورد نفرت قرار داشته اند. ترور، مردم را "درون گرا" و معطوف به قلمرو شخصی شان بار آورده است.

پس از آن سیاست های نیولبرال که یک نوع "تروریسم اقتصادی" هست، منجر به بسته شدن کارخانه ها، الغای حمایت های قانونی از کارگران، رشد کار های موقت و تکرر تصدی های شخصی با مزد کم شد. این سیاست ها طبقه کارگر و جماعت های شهری را بیشتر پارچه پارچه نمود. بر چنین زمینه پارچه پارچه شدن، بی اعتمادی و خصوصی شدن بود که پیام فرهنگی امپریالیسم برای بهره برداری از حساسیت های مردم آسیب پذیر، زمین بارور یافت و احساس بیگانگی های شخصی، فعالیت های خود مرکز نگر و رقابت های شخصی در مورد منابع نادر را ترغیب و تعمیق نمود.

امپریالیسم فرهنگی و ارزش هائی که تبلیغ می نماید، نقش مهمی در جلوگیری از پاسخ های دسته جمعی افراد استثمار شده در برابر شرایط زندگی شان بازی نموده است. نمادها، تصاویر و ایدئولوژی هائی که در جهان سوم اشاعه یافته اند، موانع بزرگی در تبدیل شدن این استثمار و بینوا شدن فزاینده به بستر های آگاهی طبقاتی برای اقدامات دستجمعی ایجاد نموده اند. پیروزی بزرگ امپریالیسم تنها سود مادی نیست، بلکه تسخیر مستقیم فضای درونی آگاهی مردم تحت ستم، از طریق رسانه های گروهی، و به صورت غیر مستقیم از طریق غلبه بر (یا تسلیم نمودن) روشنفکران و طبقه سیاسی اش می باشد. تا آنجائی که احیای سیاست انقلابی توده ئی امکان دارد، می بایست یک پیکار علنی، نه تنها در ارتباط با شرایط استثمار، بلکه با فرهنگی آغاز گردد که قربانیانش را به تسلیمی وا می دارد.

محدودیت های امپریالیسم فرهنگی:

در برابر فشار های امپریالیسم فرهنگی، واقعیت به مثابه یک اصل قرار دارد. تجربه شخصی از تهیدستی و استثماری که توسط بانک های چندملتی غربی تحمیل می شود، سرکوب توسط پولیس و نظامیان که توسط ایالات متحد امریکا تسلیح می شوند، آن واقعیت های روزمره می باشند که رسانه های تسکین دهنده و گریز گرا هرگز نمی توانند آن را تغییر دهند. در آگاهی مردم جهان سوم یک مبارزه دایمی بین شیطان گریز از واقعیت فردی (که توسط رسانه های جمعی القا می شود) و آن دانش شهودی وجود دارد که در آن اقدام جمعی و احساس مسئولیت یگانه پاسخ عملی می باشد. در دوره های اعتلای بسیج اجتماعی فضیلت همبستگی حق تقدم می یابد و دوران شکست و افول آن به شیطان درنده خوئی جواز داده می شود.

محدودیت های مطلق در توانائی امپریالیسم فرهنگی برای منحرف ساختن افکار مردم و حقه بازی با آن ها وجود دارد، تا آن ها را به فراتر از آنچه برانگیزد که توسط عموم مردم رد می شود. "سفره رنگین" تلویزیون با تجربه آشپزخانه خالی در تضاد است. ماجراجوئی های عاشقانه شخصیت های تلویزیونی در تضاد با یک اتاق بیروباری قرار دارد که کودکان گرسنه در آن چار غوک می کنند. در برخورد های خیابانی، کوکا کولا به کوکتیل مولوتف تبدیل می شود. وعده فراوانی و سطح بلند زندگی برای کسانی که پیوسته از آن ها مضایقه شده است، به توهین تبدیل می شود. فقر طولانی و خرابی گسترده وضعیت زندگی، زرق و برق و جذابیت فانتازی های خیالی رسانه های گروهی را از بین می برد. وعده های دروغین امپریالیسم فرهنگی موضوع شوخی های تلخی می شوند که متناسب به زمان و مکان دیگری می باشند.

جذابیت امپریالیسم فرهنگی با وجود آن روابط پایدار مجتمعات محلی و منطقوی که ارزش ها و عملکردهای خود شان را دارند، محدود است. در جائی که پیوندهای طبقاتی، نژادی، جنسیتی و قومی ایستادگی می نمایند و عمل کردن به اقدامات جمعی قوی می باشند، تأثیر رسانه های گروهی محدود است و رد می شود.

تا جائی که فرهنگ ها و سنت های موجود حضور دارند، این ها "دایره بسته" ای را تشکیل می دهند و آن عملکردهای اجتماعی و فرهنگی را هم آهنگ می سازند که به درون و پائین می نگرند و نه به بالا و بیرون. در بسیاری جماعات آن گفتمان انکشافی "مدرنیست" و فردگرا رد می شود که با استیلا و چیرگی بازار توام است. ریشه های تاریخی برای همبستگی پایدار جنبش های ضد امپریالیستی در جماعات بهم پیوسته قومی و شغلی، شهرهایی که معادن شان استخراج می شود، قریه هائی که در آنجا ماهیگیری و جنگلداری رواج دارد و محلات تمرکز صنایع در شهرها وجود دارند. در جائی که کار، جماعت و طبقه با سنت های فرهنگی عملکرد دستجمعی با هم نزدیک می شوند، امپریالیسم فرهنگی

عقب نشینی می کند. موفقیت امپریالیسم فرهنگی صرفاً منوط به مهارت های فنی اش برای دستکاری واقعیت نیست، بلکه وابسته به توانایی دولت در ایجاد توحش و اتومی سازی مردم، برای محروم گرداندن آن ها از امیدها و اعتقاد جمعی شان به اجتماعات برابری خواهانه می باشد.

رهائی فرهنگی صرفاً شامل "توانمند گرداندن" افراد و یا طبقات نیست، بلکه وابسته به تشکیل یک نیروی اجتماعی-سیاسی می باشد که قادر به مقابله با آن دولت ترور باشد که به تسخیر فرهنگی اولویت قابل است. خود مختاری فرهنگی وابسته به قدرت اجتماعی است و این قدرت اجتماعی از نگاه طبقات حاکمه خطری برای قدرت اقتصادی و دولتی پنداشته می شود. همان طوری که مبارزه فرهنگی ریشه در ارزش های خود مختاری، جماعت و همبستگی دارد که در جهت ایجاد آگاهی برای تغییر اجتماعی ضروری می باشد، یک قدرت سیاسی و نظامی ضروری است تا بستر های فرهنگی را برای هویت های طبقاتی و ملی پایدار گرداند. مهم تر از همه آنست که نیروهای تحول طلب-چپ - مجدداً یک اعتقاد و چشم انداز جامعه جدیدی را ایجاد نمایند که در اطراف ارزش های معنوی و مادی تشکیل گردد، یعنی ارزش های زیبایی و نه تنها کار. مادامی که اشکال تولید تابع تلاش ها برای تحکیم و تعمیق پیوند های دراز مدت شخصی و دوستی است، همبستگی با سخاوت و کرامت مرتبط می باشد.

اندیشه جامعه گرا- سوسیالیسم- باید آرزو های قوی برای تنها بودن، با خود بودن و همچنان اجتماعی بودن و جمعی بودن را به رسمیت بشناسد. در راس همه، این چشم انداز جدید باید به مردم الهام بدهد که آرزوی آن ها را نه تنها برای رهائی از سلطه، بلکه همچنان آزادی برای تشکیل یک زندگی شخصی پرمعنا و آگاه از روابط عاطفی غیر ابزاری بازتاب می دهد که فراتر از زندگی روزمره می رود، ولو آنکه به مردم ادامه مبارزه را القا می کند. امپریالیسم فرهنگی همانقدر که با نو آوری، روابط شخصی گذرا و دست ورزی و دغل کاری شخصی رونق می یابد، هرگز نمی تواند از طریق یک چشم انداز اصیل، روابط درونی مبتنی بر صداقت شخصی، برابری جنسیتی و همبستگی اجتماعی این رونق را داشته باشد. تصویرسازی های شخصی، نقابی است برای قتل عام های دولت، چنان که اظهارات فن سالارانه برای منطقی جلوه دادن سلاح های کشتار جمعی (بمب های هوشمند) می باشد. امپریالیسم فرهنگی در عصر "دموکراسی" می بایست در مورد واقعیت کشور امپریالیستی دروغ پردازی کند و با قرار دادن قربانی به جای متجاوز و متجاوز به قربانی، تجاوز را توجیه نماید.

پایان